

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

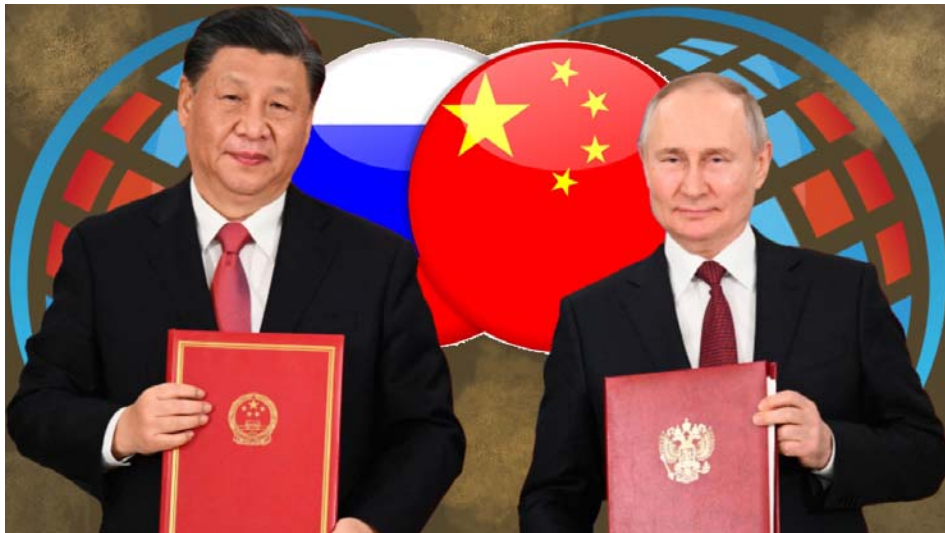
afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: تیموفی و. برداتچف
برگردان: م. میرفخرائی
۱۰ اگست ۲۰۲۳

ساخت یک نظم جهانی جدید بدون هژمونی غرب کار آسانی نیست.



حتی اگر روسیه در اوکراین پیروز شود، کمی ساده لوحی خواهد بود اگر انتظار داشته باشیم که رقبای غربی مسکو دیدگاه خود را نسبت به جهان تغییر دهند. از سوی دیگر، برای روسیه، توانائی ارائه دیدگاه خود از جهان بسیار مهم است.

حقیقت نهائی در منطق سیاست خارجی غرب، امکان ناپذیری اساسی یک نظم بین المللی عادلانه است. این نتیجه گیری از سوی رقبای غربی روسیه از هوا نیامده و نه از تمایل به ایجاد یک مبنای ایدئولوژیک برای نظم جهانی که تنها به منافع آنها خدمت می کند، گرفته نشده است. این نتیجه گیری در طول فرآیند تاریخی، بر اساس تجربه بزرگ تاریخ روابط بین المللی در اروپا پدید آمده است، شاید غنی ترین تجربه در این زمینه، اگر در مورد بخشی از بشریت که به اندازه کافی محدود از نظر جغرافیائی است صحبت کنیم.

چند هزار سال تعامل اجتماعی پرتلاطم و درگیری های بین المللی، مبنای فرهنگ سیاسی قدرتهای بزرگ را تشکیل دادند که روسیه از نظر تاریخی همیشه با آنها در حالت درگیری بوده است.

دلیل این نابرابری عمیق این است که توازن قدرت بین کشورها با عوامل عینی ژئوپلیتیک مرتبط است و بنابراین همیشه علت این نابرابری خواهد بود. غیرممکن است این مشکل را حل کرد. در بهترین حالت، ما می‌توانیم در مورد کاهش تأثیرات منفی این نابرابری بر امنیت جهانی صحبت کنیم. این منطق کاملاً منطقی به نظر می‌رسد. به‌ویژه از اواسط قرن گذشته، این نابرابری با عامل سلاح‌های هسته‌ای تشدید شده است که برخی از قدرت‌های بزرگ را به‌طور اساسی در موقعیت برتر قرار داده است. اگرچه سیاست بین‌المللی در حال ورود به مرحله جدیدی از توسعه خود است، اما عامل هسته‌ای همچنان برای بقای این قدرت‌های بزرگ مرکزی است.

علاوه بر این، ۵۰۰ سال گذشته تاریخ سیاست جهانی در واقع تحت سلطه کامل قدرت غرب بوده است. این به رهبران آن اجازه داد تا اصول حقوق بین‌الملل و قوانین بازی را که از اواسط قرن ۱۹ به کل جهان تحمیل شده است، شکل دهند. همانطور که هنری کیسینجر، که اخیراً تولد ۱۰۰ سالگی خود را جشن گرفت، خاطر نشان کرد: «هوشیاری سیستم وستفالی و دلیل گسترش آن در سراسر جهان این بود که مقررات آن رویه‌ای بود، نه محتوایی».

بنابراین، نظم بین‌المللی مدرن بر یک رویه ساخته شده توسط کشورهای غربی است و ایده مرکزی که این رویه بر آن استوار است، نابرابری ذاتی سیاست بین‌المللی است.

در نتیجه، ایجاد یک نظم جهانی جدید که بدون هژمونی غرب باشد، یک کار دشوار خواهد بود. این یک روند طولانی و پرفراز و نشیب خواهد بود که مستلزم مشارکت فعال از سوی همه قدرت‌های بزرگ خواهد بود. با این حال، این یک هدف ارزشمند است که برای دستیابی به آن ارزش تلاش کردن را دارد.

ایجاد نهادهای بین‌المللی متعدد در طول قرن گذشته تغییری در این امر ایجاد نکرده است. همانطور که مشخص است، آنها نیز بر اساس توازن قوا بین قدرت‌های بزرگ ایجاد شده اند. اما از این نظر هیچ تأثیری در ادامه سیاست خودسرانه قوی‌ها در برابر ضعیفان که در قرون گذشته دنبال می‌شد، نداشتند.

حتی سازمان ملل متحد که در روسیه به خاطر حقوق رسمی انحصاری اعطا شده به آن کشور محبوبیت دارد، نشان دهنده یک واکنش انقلابی برای ریشه کن کردن بی‌عدالتی از سیاست جهانی نیست.

سازمان ملل متحد در شکل کنونی خود محصول تلاش‌های فکری غرب است که حفظ سلطه غرب را حتی پس از پایان جنگ جهانی دوم و تجدید حیات چین ممکن ساخته است. مانند سایر سازمان‌های بین‌المللی نسبتاً بزرگ، آنها ابزاری هستند در دست کسانی که بیشترین قدرت را دارند.

در این شرایط، بقیه جامعه بین‌المللی با انتخاب دشواری روبه‌رو هستند که تا حدی رفتار آن را تعیین می‌کند. از آنجایی که بی‌عدالتی در نظم جهانی از دیدگاه غرب بدیهی تلقی می‌شود، مبارزه دیگران برای گسترش حقوق خود به مشکلی برای نظم طبیعی ایشیا تبدیل می‌شود.

به عبارت دیگر، اگر روسیه، چین یا هر کس دیگری در جهان انحصار بهترین‌ها را نپذیرد، برای غرب – و برای متفکرانی که در این چارچوب می‌اندیشند – تقابل با ماهیت بنیادی روابط بین‌المللی است.

کسانی که در حال حاضر قدرت مسلط را در دست دارند، طبیعتاً نگران حفاظت از نظم جهانی غالب هستند که آن را در بی‌عدالتی طبیعی می‌دانند. بنابراین ایجاد یک رژیم جایگزین نه تنها یک کار فنی بلکه یک کار فلسفی است که حل آن بسیار دشوارتر از شکست دادن غرب در یک مانور تاکتیکی دیگر است. حتی اگر روسیه در اوکراین پیروز شود، انتظار این که رقبای غربی مسکو دیدگاه خود را نسبت به جهان تغییر دهند، تا حدودی ساده لوحانه خواهد بود، زیرا این به منزله تقاضای تغییر در فلسفه زندگی آنها خواهد بود.

به طور سنتی، روسیه روابط پیچیده ای با نظم بین المللی ناشی از قدرت های غربی داشته است. از زمان اولین تماس بین دولت روسیه و سایر کشورهای اروپائی در اواخر [سال] پانزدهم در قرن نوزدهم، همسایگان روسیه به طور منطقی به این نتیجه رسیدند که توسط زیگموند فون هریرشتاین، سفیر امپراتور روم مقدس، فرموله شده بود: “روسیه بسیار بزرگ و بسیار متفاوت از بقیه اروپا است.” از آن زمان، روسیه، بنابر تعریف ظریف مؤرخ دومینیک لیون، “مستمر برای جایگاه منحصر به فرد خود در امور جهانی مبارزه کرده است.”

و مهمترین و در واقع تنها حریف در این مبارزه، غرب است، اگرچه قدرت آن به خوبی سازماندهی شده است. حضور روسیه در مؤسسات رسمی و غیررسمی همیشه ویژگی موفق شدن در رسیدن به یک جام قهرمانی را دارد و مدام مورد مناقشه بوده است.

نمونه کنونی بازنگری غرب در کل داستان پیروزی اتحاد جماهیر شوروی در جنگ جهانی دوم است که زیربنای جایگاه رسمی روسیه در جهان امروز است.

با این حال، خود روسیه تقریباً هرگز تلاش نکرده است که به عنوان منبع و هدایت کننده فلسفه سیاست بین الملل که با غرب متفاوت است و تجسم تجربه و جهان بینی منحصر به فرد روسیه است، عمل کند.

تاریخ فقط دو استثناء می شناسد: ابتکارات الکساندر اول در جریان کنگره وین در سال ۱۸۱۴/۱۵ و نسیم سیاسی جدید تحت رهبری میخائیل گورباچف در دوره پرسترویکا.

نقش روسیه در توسعه نظم بین المللی را می توان به ابتکارات در زمینه امنیت بین المللی و کنترل تسلیحات در قرن بیستم نیز جست و جو کرد.

با این حال، در همه این موارد، این کشور فاقد قدرت لازم برای تبدیل دیدگاه های خود به فلسفه سیاست خارجی و روابط بین الملل بود.

در نتیجه، هر سه قسمت ذکر شده متعلق به کنجکاوی های سرگرم کننده تاریخ روسیه بود که ماهیت آنها نیز کاملاً فرصت طلبانه بود.

چین اکنون در تلاش است تا دیدگاه خود را از نظم بین المللی که در آن عدالت نه تنها جایگاهی دارد، بلکه باید نقشی محوری داشته باشد، پیش ببرد.

ما در مورد مؤلفه فلسفی مفاهیم مورد حمایت رهبری چین اطلاعات کافی نداریم.

اما کسانی که با این کشور و فرهنگ آن آشنا هستند مطمئن هستند که در هسته آن رویکرد سنتی کنفوسیوس نهفته است، که در واقع جایگزینی برای دیدگاه های غربی در مورد ماهیت و محتوای تعاملات اجتماعی است.

و تا حدودی امید وجود دارد که توانائی های رو به رشد چین و همچنین تضعیف عمومی غرب، به اصول ادعائی بیچینگ کمک کند تا جایی در سیستم عمومی تفکر در مورد سیاست بین الملل پیدا کنند.

البته این مشکل اصلی – ناتوانی غرب، مانند هر تمدن سیاسی، در تغییر فرهنگ سیاست خارجی خود را حل نخواهد کرد.

برای روسیه، توانائی ارائه دیدگاه خود از جهانی که در آن بی عدالتی غالب نباشد نیز بسیار مهم است.

اول، به این دلیل که بی عدالتی اصلی ترین خط جداکننده بین دیدگاه روسیه نسبت به جهان و دیدگاه کسانی است که روسیه باید با آنها همکاری کند تا از نابودی جهانی جلوگیری کند.

روسیه با رد هسته اصلی سیاست بین الملل غرب در سطح فرهنگ سیاست خارجی خود، ناگزیر با این خطر مواجه خواهد شد که یک بار برای همیشه این مشکل اساسی را حل کند.

با این حال، این با اراده خود برای زنده ماندن و اجتناب از یک فاجعه هسته‌ئی در تضاد است. حتی اگر روسیه به دلیل سنت‌ها یا روحیه خود آمادگی انجام این کار را نداشته باشد، لازم است روسیه به این فکر کند که چه چشم اندازی از آینده می‌تواند به جامعه بین‌المللی ارائه دهد.

* - تیموفی دبلوو بورداچف (زاده ۱۹۷۳) کارشناس ارشد علوم سیاسی و کارشناس روابط بین‌الملل روسی، مدیر مرکز مطالعات پیچیده اروپائی و بین‌المللی در دانشکده اقتصاد جهانی و سیاست جهانی دانشگاه مسکو "مدرسه عالی اقتصاد" است.

برگردان این مطلب فقط برای آشنائی با دیدگاه‌های صاحب‌نظران فعلی روسیه صورت گرفته، خط‌اساسی در این مطلب تأکید بر این فرضیه است فلسفه روسی که با فلسفه غربی نزدیکی ندارد و روسیه در معادلات جهانی هرگز نتوانست فلسفه خود را در برابر تفکر ایدئولوژیک غرب به جایگاهی تأثیرگذار برساند، منظور نویسنده علی‌رغم مبهم بودن روشن است، یکی از نتایج آن این است که تاریخ مبارزات انسانی و طبقاتی اتحاد شوروی برای بخشی از متفکران فعلی روسیه یک دوره نظری مستقل از ایدئولوژی هژمون غربی نبوده و روسیه همچنان در دالانهای ملی ضد هژمونی غربی سرگردان است. تأکید بر توجیه راه متفاوت چین با توجه یک‌جانبه بر رویکرد سنتی کنفوسیوس به عنوان هسته اصلی تفکر چین امروز و کنار نهادن تجربه عظیم انقلاب چین و مبارزه برای ساختمان سوسیالیسم بار دیگر نشان می‌دهد تجربه سوسیالیسم برای بخشی از متفکران روسیه ادامه جهان‌بینی غیر روسی یا غیر چینی و در چارچوب جهان‌بینی غربی است. این در حالیست که روسیه و خلق‌هایش این رسالت تاریخی را داشتند که به عنوان بنیانگذاران اولین تجربه دولت سوسیالیستی موفق در جهان ثبت شوند - مترجم